



An Interdisciplinary Analysis of Character in the Novel *Fī Qalbī Unthā 'Ibriyyah* Based on Carl Rogers' Humanistic Theory

Isa Zaredorniani¹, Golnaze Shafihī², Ali Asvadi³, Soghra Falahati⁴

¹ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

² PhD student, Department of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

³ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran

⁴ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:

27/04/2026

Accepted:

24/08/2026

By representing the hidden psychological layers of characters, the novel establishes a profound connection with the discipline of psychology, thereby enabling an interdisciplinary reading in which the literary text is regarded not merely as an artistic narrative, but as a field for testing psychological concepts. The present study aims to elucidate how Carl Rogers' theory of personality is manifested in the novel *Fī Qalbī Unthā 'Ibriyyah* (In the Heart of a Hebrew Woman) by Khawla Hamdi, examining fundamental components of this theory including self-concept, self-actualization, the need for positive regard, and the congruence or incongruence of the self. Adopting an interdisciplinary approach that integrates narrative analysis methods in Arabic literature with humanistic psychology, this study analyzes the fictional characters based on Rogers' theoretical framework, with the level of interdisciplinary interaction being conceptual and methodological integration. The findings reveal that character transformation in this novel, contrary to deterministic approaches, takes shape within a context of concepts such as unconditional positive regard, freedom of will, and dialogue. Despite environmental and social pressures, the characters traverse the path from limiting self-concepts toward the realization of the fully functioning person, relying on conscious awareness, the ability to make sound decisions, and the benefit of proper guidance. By offering an interdisciplinary model for the psychological analysis of fictional characters, this study opens new horizons in Arabic narrative studies and demonstrates how Arabic fiction can serve as a domain for the representation and testing of psychological theories.

Keywords: Humanistic Psychology, Carl Rogers, Khawla Hamdi, *Fī Qalbī Unthā 'Ibriyyah*.

Cite this article: Zare dorniani, I. & Shafihī, G. & Asvadi, A. & Falahati, S. (2026). An Interdisciplinary Analysis of Character in the Novel *Fī Qalbī Unthā 'Ibriyyah* Based on Carl Rogers' Humanistic Theory, *Interdisciplinary Narrative Studies in Arabic Language and Literature*. 3(1). 99-120.

DOI: 10.22034/jisall.2026.581785.1120

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Isa Zaredorniani

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

E-mail: isazaredorniani@khu.ac.ir



تحلیل میان‌رشته‌ای شخصیت در رمان «فی قلبی اثنی عبریه» بر اساس نظریه انسان‌گرایانه کارل راجرز

عیسی زارع درنیانی^{۱*}، گلناز شفیعی^۲، علی اسودی^۳، صغری فلاحتی^۴

^۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

^۲ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

^۳ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

^۴ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی اصیل

دریافت:

۱۴۰۵/۰۲/۰۷

پذیرش:

۱۴۰۵/۰۶/۰۲

رمان با بازنمایی لایه‌های پنهان روانی شخصیت‌ها، پیوندی عمیق با دانش روان‌شناسی برقرار می‌کند و از این رهگذر، امکان خوانشی میان‌رشته‌ای را فراهم می‌آورد که در آن، متن ادبی نه تنها روایتی هنری، بلکه میدانی برای آزمون مفاهیم روان‌شناختی به شمار می‌رود. پژوهش حاضر با هدف تبیین چگونگی تجلی نظریه شخصیت‌پردازی کارل راجرز در رمان «فی قلبی اثنی عبریه» اثر خوله حمدی، به بررسی مؤلفه‌های بنیادین این نظریه پرداخته است. این پژوهش با تلفیق روش‌های تحلیل روایت در ادبیات عربی و روان‌شناسی انسان‌گرایانه، به تحلیل شخصیت‌های داستانی بر اساس چارچوب نظری راجرز می‌پردازد و سطح تعامل میان‌رشته‌ای آن از نوع تلفیق مفهومی و روش‌شناختی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحول شخصیت‌ها در این رمان، برخلاف رویکردهای جبرگرایانه، در بستر مفاهیمی چون پذیرش بی‌قیدوشرط، آزادی اراده و گفت‌وگو شکل می‌گیرد و شخصیت‌ها با وجود فشارهای محیطی و اجتماعی، مسیر حرکت از خودپنداره‌های محدودکننده به سوی تحقق انسان کامل را با تکیه بر آگاهی هوشیارانه، توانایی تصمیم‌گیری و بهره‌گیری از راهنمایی‌های صحیح طی می‌کنند. این پژوهش با ارائه الگویی میان‌رشته‌ای برای تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های داستانی، افق‌های تازه‌ای در روایت‌پژوهی عربی می‌گشاید و نشان می‌دهد که چگونه ادبیات داستانی عربی می‌تواند به‌عنوان عرصه‌ای برای بازنمایی و آزمون نظریه‌های روان‌شناختی عمل کند.

کلمات کلیدی: روان‌شناسی انسان‌گرا، کارل راجرز، خوله حمدی، «فی قلبی اثنی عبریه».

استناد: زارع درنیانی، ع. شفیعی، گ. اسودی، ع. فلاحتی، ص. (۱۴۰۵). تحلیل میان‌رشته‌ای شخصیت در رمان «فی قلبی اثنی عبریه» بر

اساس نظریه انسان‌گرایانه کارل راجرز. *روایت‌پژوهی میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی*. ۳ (۱). ۹۹-۱۲۰.

DOI: 10.22034/jisall.2026.581785.1120



حق مؤلف © نویسدگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

روان‌شناسی شخصیت همواره کوشیده است با ارائه الگوهای نظری منسجم، فهمی عمیق‌تر از تفاوت‌های فردی، سازوکارهای درونی و الگوهای نسبتاً پایدار رفتاری انسان فراهم آورد؛ مسئله‌ای که نقشی تعیین‌کننده در ارتقای رضایت از زندگی و سازگاری روان‌شناختی افراد ایفا می‌کند. در این میان، کارل راجرز (۱۹۰۲-۱۹۸۷)، از برجسته‌ترین چهره‌های روان‌شناسی انسان‌گرا، بر این باور بود که انسان‌ها توان بالقوه‌ای برای تحقق بخشیدن به استعدادهای نهفته خویش دارند.

این گرایش به خودشکوفایی نیروی اصلی انگیزش انسان است. به اعتقاد راجرز، انسان کامل کسی است که بتواند قابلیت‌های درونی خویش را به فعلیت برساند؛ و چون این فرآیند پایانی ندارد. انسان همیشه می‌تواند نسبت به گذشته، به سطحی بالاتر از رشد و کمال دست یابد (سلطان‌القرائی، ۱۳۸۶: ۴۸). راجرز تأکید می‌کند که طبیعت انسان، در اصل، خوب و قابل احترام است و اگر محیط فرصت لازم را فراهم کند، فرد به‌سوی شکوفاسازی استعدادها و ظرفیت‌های اصیل خود گرایش خواهد داشت (شاملو، ۱۳۸۲: ۱۳۹).

در عرصه ادبیات نیز، رمان از مهم‌ترین گونه‌هایی است که شخصیت در آن نقش اساسی دارد؛ زیرا کنش‌ها و رفتار شخصیت‌ها بازتابی از واقعیت‌های اجتماعی‌اند و نویسنده از طریق ترسیم آن‌ها به دنبال بیان مقصود خویش است. یکی از این آثار، رمان «فی قلبی اثنی عبریه» نوشته خوله حمدی است که تحلیل شخصیت‌های آن بر اساس مؤلفه‌های نظریه راجرز اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. دلیل این اهمیت، شباهت‌های قابل توجه میان شخصیت اصلی داستان، ندی، و تجربه زیسته کارل راجرز است؛ هر دو در محیطی بسته و آمیخته با تعصبات مذهبی رشد کرده‌اند؛ فضایی که با اعمال محدودیت‌های هنجاری و سازوکارهای کنترلی، فرایند تکوین هویت فردی و تحقق خود اصیل را با چالش روبه‌رو می‌سازد. همچنین، همخوانی برجسته مفاهیمی همچون خودپنداره، ناهمخوانی و گرایش به خودشکوفایی با ساختار شخصیتی و مسیر تحول شخصیت‌های داستان، توان تحلیلی این چارچوب نظری را دوچندان می‌کند. از این رو، تطبیق شخصیت‌های رمان با مبانی اندیشه راجرز، امکان دستیابی به خوانشی عمیق‌تر از فرایند رشد فردی در بستر فشارهای ایدئولوژیک و فرهنگی را فراهم می‌آورد.

خوله حمدی، نویسنده تونسی، متولد ۱۹۸۴ میلادی، استاد دانشگاه فناوری اطلاعات در دانشگاه ملک سعود ریاض است. او مدرک مهندسی صنایع و فوق لیسانس خود را از مدرسه المناجم در شهر سنت اتین فرانسه و دکترای تحقیقات عملیات را از دانشگاه فناوری تروای فرانسه دریافت کرده است. داستان «فی قلبی اثنی عبریه» با تقابل دو زیست‌جهان تونس و لبنان آغاز می‌شود؛ جایی که روایت زندگی

«ریم» در میان خانواده‌ای یهودی و عشق پریچ و خم ندی و احمد در سایه تعصب و فراموشی، بازنمایی چالش‌های تکوین هویت است. شخصیت‌ها در مواجهه با فشارهای هنجاری و گسست‌های روانی، از وضعیت ناهمخوانی و اسارت در تعصبات محیطی، به سوی بازشناسی خود و تحقق خودپنداره اصیل حرکت می‌کنند. این مسیر پرفرازونشیب، از طریق اراده آزاد و عبور از بحران‌های حافظه و ایمان، به سوی خودشکوفایی و بازگشت به حقیقت هدایت می‌شود. در نهایت، پیروزی عشق و ایمان، تجلی همان فرآیند رسیدن به «انسان کامل» در بستر تلاطم‌های اجتماعی و روانی است.

پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به پرسش‌های زیر می‌باشد:

- تجلی مؤلفه‌های شخصیت از دیدگاه کارل راجرز در شخصیت‌های اصلی رمان «فی قلبی اثنی عبریه» چگونه است؟

- چگونه تغییرات محیطی و مواجهه با تجربه‌های تازه موجب تحول در خودپنداره و کاهش یا تشدید ناهمخوانی شخصیت‌های داستان می‌شود؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

ظهیری‌ناو و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله «نقد و بررسی نمودهای خودشکوفایی در منطق‌الطیر عطار براساس نظریه راجرز» به این نتیجه می‌رسند که عطار و راجرز هر دو دارای گرایش‌های انسان‌گرایانه هستند؛ با این تفاوت که عطار، مفاهیم خودشناسی، خودشکوفایی و تکیه بر جایگاه بشر را در خدمت مقاصد عرفانی به کار می‌گیرد، اما راجرز، علی‌رغم تأثیرپذیری گاه‌به‌گاه از عرفان مشرق‌زمین، بر انسان‌گرایی فلسفی استوار است.

لطفی‌هروی و اشرف‌زاده (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی عوامل بازدارنده خودشکوفایی براساس نظریه راجرز (با گذری بر منطق‌الطیر عطار و مثنوی مولوی)» بیان می‌دارند که راجرز، عطار و مولوی همگی بر ضرورت گذار از موانع برای دستیابی به کمال تأکید دارند؛ این عوامل بازدارنده در قالب‌هایی چون ایستایی تفکر، بروز تعصبات ناآگاهانه، تعلق‌محوری، عدم خودباوری و خودنمایی تجلی می‌یابند.

رستم‌پور ملکی و آقاجانی (۱۳۹۸) در مقاله «تحلیل رمان فی قلبی اثنی عبریه نوشته خوله حمدی براساس رمزگان رولان بارت»، با ارائه نمونه‌هایی از داستان، به بررسی ساختار اثر از منظر رمزگان پنج‌گانه رولان بارت، به‌ویژه رمزگان هرمنوتیک و کنشی می‌پردازند.

بیات و شهبازی (۱۳۹۹) در مقاله «دخو در نقش روان‌درمانگر: تحلیل چرند و پرند دهخدا با استفاده از نظریه راجرز»، مسئله اصلی پژوهش را ذیل «شخصیت موثق راوی» تبیین می‌کنند؛ از نظر آنان، دهخدا

بیش از آنکه در نقش داستان‌پرداز یا روزنامه‌نگار ظاهر شود، به درمانگری سال‌خورده می‌ماند که عرصه متن را به صحنه جدال با جهل بدل کرده است.

مظفرپور و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «واکاوی نمودهای شخصیت خودشکופا در بوستان و گلستان سعدی با رویکرد تطبیقی به نظریه راجرز» به این نتیجه می‌رسند که انسان با پذیرش سختی‌ها و رنج‌ها و رویارویی با آن‌ها، به رضایت و کمال دست می‌یابد.

کاملی تخته‌جان (۱۴۰۳) در مقاله «بررسی شخصیت رستم و سهراب براساس نظریه شخصیت کارل راجرز» دریافتند که ویژگی‌های شخصیتی رستم و سهراب از حیث خودپنداره، خودشکوفایی و توجه مثبت انطباق زیادی با نظریه کارل راجرز دارد، هرچند در زمینه کارکرد کامل این ویژگی‌ها، میزان انطباق آن‌ها اندک است.

قدری، جمیله (۲۰۱۸) در پایان‌نامه «تجلیات الخطاب الدینی فی روایة فی قلبی انثی عبریة لخلوة حمدي»، به بررسی جلوه‌های گفتمان دینی در ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام، تعارضات میان آن‌ها و جلوه‌های عشق در این میان پرداخته‌اند.

باتوجه به بررسی‌های صورت‌گرفته، تاکنون پژوهشی به بررسی تطابق نظریه راجرز با شخصیت‌های رمان مورد نظر انجام نشده است؛ امری که بر اهمیت و ضرورت انجام پژوهش حاضر دلالت دارد.

۲. چارچوب نظری و روش‌شناسی میان‌رشته‌ای

۲-۱. چارچوب نظری

کارل رانسوم راجرز (۱۹۰۲-۱۹۸۷) در خانواده‌ای پروتستان، وابسته، پرمهر، پرتلاش و معتقد به اصول مذهبی که بر خصوصیات نیک اخلاقی، تلاش‌های جدی و کنترل هیجانات تأکید می‌کردند، پرورش یافت (همتی و طالقانی، ۱۳۸۶: ۱۱). راجرز نسبت به طبیعت آدمی بسیار خوش‌بین است و معتقد است که عمده‌ترین انگیزه انسان، «خودشکوفایی» و متعالی ساختن خویش است؛ و در صورت قرار گرفتن در شرایط مساعد، می‌تواند به شناخت و درک خود دست یابد. راجرز، هسته مرکزی خویش را به چند مؤلفه اصلی زیر تقسیم می‌کند:

خودپنداره: تصور ما از آنچه هستیم، آنچه باید باشیم و آنچه دوست داریم باشیم. این مجموعه، ادراک‌ها و تصورات فرد درباره خویش است که در تعامل با محیط و تجربه‌های زیستی شکل می‌گیرد (همان: ۳۳).

خودآرمانی: خودپنداره‌ای است که انسان آرزو می‌کند داشته باشد و شامل معانی و ادراکاتی است که فرد برای آن‌ها ارزش زیادی قائل است (غلامی، ۱۳۹۳: ۹۳). خودآرمانی تمام نگرش‌هایی را که معمولاً مثبت تلقی می‌شوند و افراد آرزوی دارا بودنشان را دارند، در بر می‌گیرد.

توجه مثبت نامشروط: نوعی پذیرش عاطفی و انسانی است که بدون وابسته کردن ارزش فرد به شرایط خاص صورت می‌گیرد و زمینه را برای رشد سالم شخصیت فراهم می‌آورد. راجرز معتقد بود که نخستین شرط لازم برای تحقق سلامت روانی، دریافت توجه مثبت غیرمشروط در دوران کودکی است؛ یعنی زمانی که مادر، محبت و پذیرش کامل خود را بدون توجه به رفتار کودک، به وی ابراز می‌دارد. در چنین شرایطی، کودک ارزش را در خود پرورش نمی‌دهد و در نتیجه، مجبور نخواهد بود هیچ‌یک از جنبه‌های خود را سرکوب کند. به عقیده راجرز، تنها از این راه است که می‌توان به وضعیت خودشکوفایی دست یافت.

ناهمخوانی: فرد، تمام تجارب خویش را با خودپنداره‌اش مقایسه می‌کند. در واقع، افراد تمایل دارند به گونه‌ای رفتار کنند که با خودپنداره آن‌ها هم‌خوانی داشته باشد. هنگامی که بین خودپنداره و تجربه واقعی اختلافی وجود داشته باشد، فرد «ناهمخوانی» را تجربه می‌کند.

خودشکوفایی: از نظر راجرز، در هر یک از ما انگیزشی درونی به نام «میل به خودشکوفایی» وجود دارد؛ یک سائق فعال که حرکت ما را به سوی ظهور توانایی‌های بالقوه‌ای که ما را قادر به پایداری و پیشرفت می‌سازد، هدایت می‌کند (فراهانی، ۱۳۷۸: ۳۲۵). به نظر راجرز، فرد تمامی تجارب خویش را با خودپنداره‌اش مقایسه می‌کند؛ در واقع، افراد تمایل دارند به گونه‌ای رفتار کنند که با خودپنداره آن‌ها هم‌خوانی داشته باشد.

کارکرد کامل: رسیدن به خودشکوفایی به معنای دستیابی به بالاترین سطح سلامت روان است. این فرآیندی است که راجرز آن را کارکرد کامل می‌نامد. از جمله ویژگی‌های انسان کامل می‌توان به گشودگی و پذیرا بودن نسبت به تمامی تجارب، گرایش به زندگی کامل در هر لحظه از هستی، اعتماد کردن به احساسات خود در مورد یک موقعیت و موضوع و عمل کردن بر اساس آن‌ها، احساس آزادی در تفکر و عمل، و برخورداری از خلاقیت سطح بالا اشاره کرد (غلامی، ۱۳۹۳: ۹۳).

۲-۲. روش تحقیق

این پژوهش بر پایه روش توصیفی-تحلیلی و با اتکا به رویکرد میان‌رشته‌ای، به تحلیل رمان «فی قلبی اُنْثی عبریة» اثر خوله حمدی پرداخته است. در این فرایند، تلفیق علمی میان دو رشته ادبیات و

روان‌شناسی صورت گرفته است. از ابزارها و مفاهیم رشته ادبیات برای استخراج و واکاوی ابعاد روایی اثر، استفاده شده است. از سوی دیگر، از مفاهیم رشته روان‌شناسی، مانند خودپنداره، توجه مثبت، ناهمخوانی و خودشکوفایی، جهت تحلیل ابعاد عمیق روانی و درون‌مایه تحول شخصیت‌ها بهره گرفته شده است. در مراحل ترکیب، نخست کنش‌ها و ویژگی‌های روایی شخصیت‌ها از متن داستانی استخراج شده است. سپس این داده‌های روایی با مؤلفه‌های نظریه راجرز تطبیق داده شده و تفسیر شده‌اند. مزیت اصلی این تلفیق نسبت به نقد تکرار شونده ادبی، افزایش «توان تحلیلی» در رمزگشایی از رفتارها و تبیین دقیق علل تحولات درونی و روانی شخصیت‌هاست. این پیوند میان‌رشته‌ای در نهایت، موجب گذار از سطح توصیف ظاهری داستان به درک عمیق‌تر لایه‌های پنهان روایت و بازآفرینی پویایی شخصیت‌ها گردیده است.

۳. بحث و بررسی

شخصیت‌های رمان «فی قلبی أنثی عبرية» در فرایندی تعاملی و متقابل دچار تحول می‌شوند و رشد روانی آنان مستقل از روابط میان‌فردی قابل تحلیل نیست. از منظر راجرز، شکل‌گیری خود در بستر تجربه‌های ارتباطی و میزان دریافت توجه مثبت نامشروط صورت می‌گیرد. بر همین اساس، تحول شخصیتی احمد، ندی، ریما و جاکوب نه به‌صورت منفرد، بلکه در شبکه‌ای از تأثیرات عاطفی، دینی و انسانی شکل می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که هر شخصیت در تحول روانی شخصیت دیگر نقش‌ایفا می‌کند. ریما با پذیرش و همدلی خود بر جاکوب اثر می‌گذارد؛ ندی موج و همدلی خود بر جاکوب اثر می‌گذارد؛ ندی موج و جاکوب نیز در فرایند ارتباط با ریما و ندی، به بازاندیشی در ساختار باورهای خود می‌رسد.

۳-۱. ناهمخوانی خودپنداره در شخصیت احمد

احمد در آغاز روایت، شخصیتی است که خودپنداره او تا حد زیادی در چارچوب هویت دینی و پیش‌فرض‌های اجتماعی تثبیت‌شده شکل گرفته است. او جهان پیرامون خود را بر اساس مرزبندی‌های هویتی و تصورات قالبی درک می‌کند و همین امر موجب می‌شود در مواجهه نخست با ندی، نوعی فاصله ذهنی و پیش‌داوری نسبت به «دیگری» در رفتار او دیده شود. در چارچوب نظریه راجرز، خودپنداره احمد حاصل تجربه‌های پیشین و ارزش‌هایی است که در محیط اجتماعی و فرهنگی درونی کرده است؛ نخستین نشانه تحول در ساختار ادراکی احمد در گفت‌وگوی او با ندی آشکار می‌شود:

«آنتی... أنت یهودية، لماذا تساعدینا؟ ندی: ما شأن دینتی بالعمل الإنسانی؟ ألا یحثک دینک علی الرحمة والرافة و تقدیم ید المساعدة إلی من یحتاجها، مهما کان انتماؤه و عقیدته؟ ألیست تلک رسالة جمیع الأذیان

السماء؟ لا عليك... فما يحصل حولنا ينسبنا أننا نعبد إلها واحدا... و إن اختلفت التفاصيل والملابسات...» (حمدي، ۲۰۱۳: ۶۲). اهمیت این گفت‌وگو در آن است که احمد با تجربه‌ای مواجه می‌شود که با تصویر ذهنی پیشین او از «دیگری» سازگار نیست. در نظریه راجرز، هنگامی که میان تجربه واقعی فرد و ساختار خودپنداره او تعارض ایجاد شود، نوعی ناهمخوانی پدید می‌آید. رفتار انسانی و همدلانه ندی بخشی از داورهای قلبی احمد را به چالش می‌کشد و او را به بازاندیشی در پیش‌فرض‌های ذهنی خود وامی‌دارد. بنابراین، تحول احمد در این مرحله هنوز به معنای دگرگونی کامل شخصیت نیست، بلکه بیشتر آغاز تغییر در نظام ادراکی اوست. در ادامه روایت، رابطه احمد و ندی به تدریج از سطح تفاوت‌های هویتی فراتر می‌رود و جنبه‌های انسانی و عاطفی پیدا می‌کند. ندی بدون تحقیر یا نفی هویت احمد، امکان نوعی ارتباط انسانی مبتنی بر احترام و همدلی را فراهم می‌سازد. این وضعیت را می‌توان به مفهوم توجه مثبت نامشروط در نظریه راجرز نزدیک دانست؛ زیرا احمد در فضایی قرار می‌گیرد که در آن، پذیرش انسانی وابسته به تعلق دینی یا قومی نیست. چنین فضایی به کاهش تدریجی ناهمخوانی‌های ذهنی او کمک می‌کند. اما در بخشی دیگر از روایت، احمد درباره ندی چنین می‌اندیشد:

«بل إنه يراها مسلمة أكثر من كثير من المسلمين. أفكارها، حشمتها، حياؤها... كلها تجعل منها خصبة لزرع بذرة الإسلام، ويشعر أن من واجبه أن يدعوها. يشعر أن القدر أخذه إلى ذلك المنزل لأن مهمة ما تنظره» (همان: ۱۰۶). در این مرحله، تحول نگرش احمد را می‌توان در پرتو مفهوم خودآرمانی تحلیل کرد. احمد به تدریج همدلی و رفتار انسانی را ارزشمندتر از مرزبندی‌های صرف هویتی تلقی می‌کند. از منظر راجرز، خودآرمانی شامل ویژگی‌ها و ارزش‌هایی است که فرد آرزو دارد به آن‌ها نزدیک شود. بر این اساس، نگاه احمد به ندی نشان می‌دهد که معیارهای مطلوب ذهنی او در حال تغییر است و دینداری را نه صرفاً در قالب هویت ظاهری، بلکه در پیوند با فضایل اخلاقی بازتعریف می‌کند. با این حال، این تحول هنوز کامل نیست؛ زیرا احمد همچنان ندی را در چارچوب نظام اعتقادی خود ارزیابی می‌کند.

حادثه از دست‌دادن حافظه، مرحله‌ای از گسست در پیوستگی خودپنداره احمد را آشکار می‌سازد. او در فضای جدید، برای مدتی تصویری موقتی از خویش را می‌پذیرد که با هویت پیشین و تجربه زیسته‌اش همخوانی کامل ندارد. این وضعیت را می‌توان نوعی اختلال در انسجام میان تجربه، ادراک و خودپنداره دانست. از منظر نظریه انسان‌گرایانه کارل راجرز، فرد در شرایط مساعد، به‌صورت درونی در جهت بازشناسی و تحقق «خود اصیل» خویش حرکت می‌کند. نقطه مهم این بحران، صحنه مواجهه او با قرآن است: «توقفت نظراته فجأة على كتاب فوق المنضدة من سريره. لم يكن قد لاحظ وجوده من قبل. كان كتابا مزخرفا بخطوط ذهبية. وقف من مكانه كأن مغناطيسا شدة باتجاهه. لم يقاوم الفضول الذي جعله يمد يده إليه ليقلبه

عن قرب. كان يقرأ على الكتاب بكلتا يديه. أحس بدوار عنيف يدهم عقله و تسارعت أنفاسه المتلاحقة بجنون. عاوده الإحساس الغريب الذي أحسه للمرة الأولى في المنزل الريفي» (همان: ۶۹۰).

در این جا، بیش از آنکه بر دستیابی شخصیت به آگاهی کامل یا انسجام نهایی تأکید شود، آشفتگی ذهنی و بازگشت تدریجی حافظه برجسته می‌گردد؛ از این رو، این لحظه را می‌توان آغاز بازیوند احمد با خود واقعی او تلقی کرد؛ یعنی بخشی از هویت درونی و تجربه زیسته‌ای که در پی بحران حافظه، به‌طور موقت دچار گسست شده بود. در نظریه راجرز، خود واقعی به تجربه اصیل فرد از خویش شدن اشاره دارد؛ تجربه‌ای که در این بخش، به‌تدریج از خلال بازیابی حافظه و احساس تعلق دوباره، فعال می‌شود. در نتیجه، فرایند بازسازی انسجام میان تجربه، هویت و خودپنداره نیز به‌تدریج شکل می‌گیرد و در ادامه، احمد پس از بازیابی حافظه چنین می‌گوید: «حين استيقظت، أحسست بأنني في مكاني الطبيعي... بين أفراد عائلتي. كتاب القرآن، سورة الفاتحة... كان ذلك ما أعادني إلى نفسي! اللحظات غاب عني أنني فقدت الذاكرة، كأن تلك الفترة كانت حلماً... أو كابوساً واستيقظت منه...» (همان: ۶۹۷). این عبارت نشان می‌دهد که احمد بازگشت حافظه را به‌منزله بازگشت به وضعیت آشنا و هویت پیشین خویش تجربه می‌کند. با این حال، نمی‌توان از این جمله نتیجه‌گیری فلسفی گسترده‌ای درباره مسئله جبر و اختیار استخراج کرد؛ بلکه متن بیشتر بر احساس بازیوند او با گذشته، خانواده و باورهای پیشین تأکید دارد.

بر اساس نظریه راجرز، انسان دارای گرایشی فطری به رشد، انسجام و تحقق توانایی‌های بالقوه خویش است. تحول تدریجی احمد نیز نشان می‌دهد که او در مسیر بازاندیشی در نگرش‌های پیشین و نزدیک شدن به درکی انسانی‌تر از خود و دیگری قرار دارد. با این حال، او را نمی‌توان مصداق کامل انسان خودشکوفای فرد با کارکرد کامل دانست؛ زیرا شخصیت او در سراسر روایت، همچنان در وضعیت پویایی، تعارض و بازسازی هویت قرار دارد. از این رو، تحول شخصیت احمد بیشتر به‌صورت فرآیندی تدریجی و ناتمام قابل فهم است، نه دستیابی به مرحله نهایی رشد شخصیت.

اگرچه گرایش به شکوفاشدن فطری است، اما فرآیند شکوفاشدن بیشتر تحت تأثیر نیروهای اجتماعی قرار دارد تا نیروهای زیستی. تجربیات کودکی نیز تا اندازه‌ای بر رشد شخصیت اثر دارند، اما تجربیات بعدی زندگی مهم‌تر هستند. احساس‌های کنونی ما از آنچه در کودکی بر ما رفته، حیاتی‌تر هستند (همتی و طالقانی، ۱۳۸۶: ۳۰).

۳-۲. انسجام درونی در بستر تعارض تجربه و باور

ندی دختری جستجوگر و شجاع است که مسیر خودشکوفایی را به‌صورت آگاهانه و مستقل از تأیید دیگران دنبال می‌کند. خودپنداره اولیه او بر پایه تعلق خانوادگی و سنت دینی یهودی شکل گرفته است؛

اما ساختار هویتی‌اش از آغاز داستان کاملاً بسته و انعطاف‌ناپذیر نیست، بلکه آمادگی مواجهه با تجربه‌های تازه را دارد.

در چارچوب نظریه راجرز، خودپنداره ندی حاصل ادراک او از خویشتن در تعامل با محیط فرهنگی و خانوادگی است. در سطح شناختی، ندی شخصیتی صرفاً مقلد یا منفعل نیست، بلکه با نوعی نگاه پرسشگرانه با مسائل فکری و دینی مواجه می‌شود. در این میان، مطالعه رمان گارودی، «سفر تنهای من در این قرن»، نقش قابل توجهی در جهت‌دهی به نگرش‌ها و تعمیق بینش او ایفا کرده و بسیار راهگشا بوده است: «ولم تكن قراءتها لتلك الرواية إلا لسببين اثنين: الفضول لمعرفة الدوافع التي حملته إلى تلك النتيجة، والرغبة في إيجاد الخلل في تفكيره الذي قاده إليها! كانت تشعر بالغیظ لأن جارودی يقول إنه وجد المعاني التي بحث عنها طوال حياته في الإسلام، و هو ما لم يجده في التوجهات الأخرى التي اعتنقها أو درسها...» (حمدي، ۲۰۱۳: ۱۱۵). این بخش نشان می‌دهد که ندی در مرحله‌ای از بازاندیشی شناختی قرار دارد؛ او هنوز به انسجام نهایی شخصیتی نرسیده، بلکه می‌کوشد تجربه‌ها و باورهای تازه را با ساختار ذهنی پیشین خود مقایسه کند. در نظریه راجرز، چنین وضعیتی می‌تواند مقدمه شکل‌گیری ناهمخوانی میان تجربه جدید و خودپنداره قبلی باشد.

در ادامه روایت، ندی در مواجهه با برخی موقعیت‌های تاریخی، دچار نوعی تأمل ذهنی و بازنگری در نگرش‌های پیشین می‌شود: «في متحف اللوفر استوقفتها مجموعة من التوابيت الخشبية المرسوفة خلف زجاج سميك، بزخرفتها الدقيقة الملونة. كانت تعد لحماية المومياء الفرعونية. في أقصى القاعة كان هناك هناك صندوق زجاجي آخر تبدت خلفه مومياء مسلقة على ظهرها، وقد شبكت ذراعيها صدرها. اتجهت نحوها في اهتمام، وهي تعصر ذاکرتها محاولة استعادة صورة قديمة. كأنها قد سمعت شيئاً بشأن هذه المومياء في الماضي...» (همان: ۴۸۵). این صحنه را نمی‌توان نقطه عطف قطعی در تحول شخصیت ندی دانست، بلکه بیشتر بیانگر درگیری ذهنی او با مفاهیمی چون مرگ، تاریخ و هویت است؛ همچنین تعبیر «المومياء الفرعونية» به مومیایی‌های مصر باستان اشاره دارد و بنابراین، متن دلالت مستقیمی بر تقابل دینی یا تحول اعتقادی قطعی ندارد. اهمیت این صحنه در آن است که ندی در معرض تجربه‌هایی قرار می‌گیرد که موجب بازاندیشی تدریجی در جهان‌بینی او می‌شوند.

در بخشی دیگر از روایت، ندی برای نخستین بار نماز خواندن احمد را مشاهده می‌کند: «انتظرت بضع ثوان و هي تنتظر إلیه، لكنها لم تجد منه جواباً. ألم يسمعها؟ يبدو غادبا عنها تماماً و شفتاه لا تتوقفان عن التمتمة. تنحنت و رفعت صوتها قليلاً: أحمد... لكن بدل أن يجيبها، وقف أحمد و هو يقول بصوت مسموع هذه المرة «الله أكبر»... كانت تلك مهمته التي لم تميزها في البداية، وقد أصبحت أكثر وضوحاً. تسمرت ندى في مكانها، وقد توقف عقلها عند تلك الكلمات... الله أكبر! هذه هي إذن! كانت قد سمعت من قبل عن صلاة المسلمين، لكنها لم

تر أحدا من قبل یصلی أمامها. راحت تتأمله فی خشوعه العجیب، وأشیاء غریبة تتحرک فی داخلها. أحست باضطراب مفاجئ لم تجد له تفسیرا، فرکضت إلى الخارج وهی تغالب انفعالاتها» (همان: ۲۱۹). این واکنش را نباید نشانه تحقق خود واقعی یا انسان با کارکرد کامل دانست؛ زیرا متن به‌وضوح بر اضطراب، سردرگمی و ناتوانی ندی در تفسیر تجربه جدید تأکید می‌کند. در چارچوب نظریه راجرز، هنگامی که تجربه‌ای تازه با ساختار تثبیت‌شده خودپنداره هم‌خوان نباشد، فرد دچار ناهمخوانی و تنش روانی می‌شود. بنابراین، اضطراب ندی در این صحنه بیانگر تعارض موقت میان تجربه جدید و نظام معنایی پیشین اوست، نه رسیدن به انسجام نهایی شخصیت.

با این حال، تداوم ارتباط ندی با احمد و حضور در محیطی متفاوت، به‌تدریج امکان بازنگری در برخی عناصر خودپنداره را برای او فراهم می‌کند. در اینجا، رابطه ندی و احمد صرفاً یک ارتباط عاطفی نیست، بلکه نوعی تعامل انسانی مبتنی بر گفت‌وگو و پذیرش متقابل است. این وضعیت را می‌توان در چارچوب مفهوم «توجه مثبت نامشروط» در نظریه راجرز تحلیل کرد؛ زیرا ندی در فضایی قرار می‌گیرد که در آن، امکان طرح پرسش‌ها و تجربه تردیدهای درونی بدون طرد کامل یا تحقیر فراهم می‌شود. همین فضای ارتباطی به کاهش تدریجی تنش‌های درونی او کمک می‌کند. تحول تدریجی ندی در ادامه روایت، بیشتر به‌صورتی بازنگری در معیارهای مطلوب ذهنی او ظاهر می‌شود. از منظر راجرز، «خودآرمانی» شامل ویژگی‌ها و ارزش‌هایی است که فرد آرزو دارد به آن‌ها نزدیک شود. ندی به‌تدریج برخی ارزش‌های اخلاقی و معنوی مانند آرامش درونی، صداقت اعتقادی و انسجام معنوی را در تجربه‌های تازه‌اش برجسته‌تر می‌بیند. این امر نشان می‌دهد که خودآرمانی او در حال تغییر تدریجی است و بخشی از ارزش‌های مطلوب ذهنی‌اش دیگر صرفاً در چارچوب هویت موروثی تعریف نمی‌شوند.

در نهایت، گرایش ندی به اسلام را نباید صرفاً یک تغییر ناگهانی اعتقادی یا نشانه دستیابی کامل به خودشکوفایی دانست؛ بلکه این تحول، نتیجه فرآیندی تدریجی از مواجهه با تجربه‌های تازه، بازاندیشی در باورهای پیشین و تلاش برای کاهش ناهمخوانی درونی است. او در طول روایت میان عناصر هویت اولیه، تجربه‌های تازه و فشارهای محیطی در نوسان باقی می‌ماند و همین وضعیت، شخصیت او را در حالتی پویا نگه می‌دارد. بر این اساس، ندی را نمی‌توان نمونه کامل «انسان با کارکرد کامل» در نظریه راجرز دانست؛ زیرا شخصیت او همچنان در مسیر بازسازی و بازتعریف خویشتن قرار دارد. با این حال، حرکت تدریجی او به‌سوی هماهنگی بیشتر میان تجربه درونی، باورهای فردی و انتخاب‌های شخصی، نشان‌دهنده تلاش او برای دستیابی به انسجام روانی و کاهش ناهمخوانی در ساختار شخصیت است.

۳-۳. خودآرمانی دینی و تعادل میان ایمان و عاطفه

ریما دختری مسلمان با خودپنداره‌ای پذیرفته، منسجم و آگاه از هویت خویش است. او با وجود زندگی در محیطی ناسازگار با باورهایش، دچار تزلزل شخصیتی و عقیدتی نمی‌شود، بلکه حتی از پیش نیز استوارتر و اثرگذارتر می‌گردد؛ تا آنجا که بر دیگران، از جمله ندی، تأثیر می‌گذارد و به الگویی برجسته بدل می‌شود. این شخصیت خودشکوفا در موقعیت‌های گوناگون، از جمله در خانه جاکوب، نزد راشل و در برابر سونیای سختگیر و متعصب، بارها آزموده می‌شود.

یکی از مهم‌ترین ابعاد شخصیت ریما، نیاز او به «توجه مثبت نامشروط» است؛ مفهومی که راجرز آن را از اساسی‌ترین شرایط رشد سالم شخصیت می‌داند. رابطه بابا یعقوب و ریما در بخش‌هایی از روایت، نمونه‌ای از این پذیرش عاطفی غیرمشروط است؛ زیرا بابا یعقوب، با وجود تفاوت‌های دینی، به او محبت، امنیت و احساس تعلق می‌بخشد. این رابطه در شکل‌گیری احساس ارزشمندی و ثبات عاطفی ریما نقش مهمی ایفا می‌کند و سبب می‌شود او خانه بابا یعقوب را پناهگاهی امن تلقی کند: «ظنت أن هذا هو بيتها الذي يشعرها بالأطمئنان والأمان. تلجأ إليه لتحمل أذنيها من الكلمات الموجهة، وعينيها من النظرات الحارقة... إنها ساعة الرحيل... والشخص الذي أحبها حين فقدت الأب والأم والعائلة. هل تراه لا يزال يحبها؟ لو كان يحبها لما رضى بإبعادها! انهمرت الدموع من عينيها أنهارا، وانتفض قلبها الصغير في صدرها... بابا يعقوب لم يعد يحبني!» (حمدي، ۲۰۱۳: ۱۶۴).

هنگامی که بابا یعقوب تصمیم می‌گیرد او را به خانه راشل بفرستد، ریما این تغییر رفتار را به مثابه تهدیدی نسبت به آن پذیرش عاطفی تجربه می‌کند. در نتیجه، احساس امنیت روانی او متزلزل می‌شود و دچار اندوه و اضطراب عاطفی می‌گردد: «هل تراه لا يزال يحبها؟ لو كان يحبها لما رضى بإبعادها... بابا يعقوب لم يعد يحبني!» (همان: ۱۶۴). این وضعیت را می‌توان ناشی از احساس محرومیت از توجه مثبت نامشروط دانست؛ زیرا ریما رفتار بابا یعقوب را نوعی فاصله‌گیری عاطفی تلقی می‌کند و همین امر، احساس طرد و ناامنی را در او فعال می‌سازد. در اینجا، شخصیت ریما نه به‌عنوان فردی کاملاً متعادل، بلکه به‌عنوان شخصیتی آسیب‌پذیر و نیازمند پذیرش انسانی تصویر می‌شود. از سوی دیگر، ریما در مواجهه با برخی آموزه‌های دینی نیز نوعی تنش عاطفی را تجربه می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هنگامی سخن شیخ درباره عذاب اخروی غیرمسلمانان را برای بابا یعقوب بازگو می‌کند، واکنش او بیش از آنکه بیانگر موضعی کلامی یا عقیدتی باشد، نشان‌دهنده پیوند عاطفی عمیق او با بابا یعقوب است: «الشيخ يقول إن من لا يؤمن بدين الإسلام يذهب إلى النار... وأنا أحبك كثيرا ولا أريدك أن تذهب إلى النار» (همان: ۲۹).

در این صحنه، اضطراب و نگرانی ریما مستقیماً در کلام او آشکار است و روایت، کشمکش میان محبت انسانی و آموزه دینی را از خلال تجربه عاطفی او بازنمایی می‌کند؛ اهمیت این بخش در آن است که نشان می‌دهد شخصیت ریما صرفاً بر پایه تعصب دینی شکل نگرفته، بلکه عنصر همدلی و دلبستگی انسانی نیز در ساختار روانی او حضوری پررنگ دارد. در ادامه روایت، ریما در برابر فشارهای بیرونی تلاش می‌کند انسجام خودپنداره خویش را حفظ کند؛ واکنش او به درخواست سونیا را نمی‌توان با قطعیت نشانه «شرایط ارزشمندی» یا صرفاً نیاز به تأیید دانست، زیرا متن، انگیزه درونی او را به‌صراحت بیان نمی‌کند؛ با این حال، سکوت عاطفی و پذیرش ظاهری او، نشان‌دهنده نوعی کنترل هیجانی و سازگاری رفتاری در شرایط فشار است: «لکن ریما وقت فی صلابه... و قالت بصوت عمیق خال من الانفعالات: نعم أقبل... أومأت ریما برأسها فی تسلیم...» (همان: ۳۵۳). بنابراین، دقیق‌تر آن است که این رفتار را به‌جای نشانه قطعی نیاز به تأیید یا فقدان اصالت، به‌عنوان واکنشی دفاعی و تلاشی برای حفظ انسجام روانی در موقعیتی بحرانی تحلیل کرد؛ افزون بر این، مفهوم خودآرمانی در شخصیت ریما حضوری آشکار دارد، به‌گونه‌ای که خودآرمانی او بر محور ایمان، رضایت الهی و زندگی معنادار شکل گرفته است؛ چنان‌که آرزوی شهادت در نگاه او، صرفاً میل به مرگ نیست، بلکه بازتاب تصویری آرمانی از خویشتن مؤمن و رستگار است: «قالت ریما ببساطة... أن أموت فی سبیل الله... فیحبني الله و یکرمنی...» (همان: ۳۵۷).

بر این اساس، خودآرمانی ریما با ارزش‌های دینی و معنوی پیوند خورده و جهت‌گیری هویتی او را مشخص می‌کند؛ او می‌کوشد میان خودپنداره واقعی و این تصویر مطلوب از خویشتن، هماهنگی ایجاد کند، هرچند فشارهای محیطی و تجربه‌های تلخ زندگی، این مسیر را با دشواری همراه می‌سازد. به‌طور کلی، ریما را نمی‌توان نمونه «انسان کامل» در معنای مطلق مورد نظر راجرز دانست، بلکه او شخصیتی است که در مسیر انسجام‌یابی روانی حرکت می‌کند. شخصیت او در تعامل با دیگران — به‌ویژه بابا یعقوب، سونیا و ندی — شکل می‌گیرد و تحول می‌یابد؛ همین دیالکتیک روابط انسانی سبب می‌شود ریما گاه احساس امنیت و پذیرش را تجربه کند و گاه با اضطراب، فقدان و فشار روانی مواجه شود. از این‌رو، اهمیت شخصیت او نه در کمال مطلق، بلکه در تلاش مستمر برای حفظ هماهنگی میان ایمان، عاطفه و خودپنداره در شرایطی بحرانی است.

۳-۴. نوسان میان خودپنداره تثبیت‌شده و تجربه‌های تازه

جاکوب در رمان «فی قلبی أنئی عبرية» شخصیتی است که هویت روانی و عاطفی او در تعامل مداوم با دیگر شخصیت‌ها به‌ویژه ریما و ندی، دچار بازنگری می‌شود. از منظر نظریه شخصیت کارل راجرز، او

را نمی‌توان شخصیتی کاملاً تحقق‌یافته یا برخوردار از کارکرد کامل دانست؛ بلکه شخصیت او در فرایندی پویا میان باورهای دینی، نقش پدرانه، تعلق خانوادگی و تجربه‌های عاطفی در نوسان است. خودپنداره جاکوب بر پایه هویت یهودی، مسئولیت خانوادگی و نقش حمایتی او شکل گرفته است. او خود را پدری مسئول و حافظ انسجام خانواده می‌داند و تلاش می‌کند میان عواطف فردی و انتظارات اجتماعی تعادل برقرار کند. در مقابل، خودآرمانی او مبتنی بر حفظ خانواده، ثبات عاطفی و تداوم نظام ارزشی‌ای است که سال‌ها بر اساس آن زیسته است؛ از این‌رو، بسیاری از تنش‌های روانی او زمانی شکل می‌گیرد که تجربه‌های جدید با این تصویر تثبیت‌شده از خویشتن، تعارض پیدا می‌کند.

یکی از مهم‌ترین ابعاد شخصیت جاکوب، رابطه او با ریماست؛ رابطه‌ای که در بخش‌هایی از روایت، نمونه‌ای از توجه مثبت نامشروط به شمار می‌آید. جاکوب، با وجود تفاوت دینی و قومی، ریما را همچون عضوی از خانواده می‌پذیرد و برای او امنیت، محبت و احساس تعلق فراهم می‌کند. این پذیرش عاطفی در شکل‌گیری ثبات روانی ریما نیز نقش مهمی دارد و نشان می‌دهد که رشد شخصیت در رمان، حاصل تأثیر متقابل شخصیت‌ها بر یکدیگر است، نه فرایندی منفرد و مستقل؛ با این حال، هنگامی که جاکوب ناچار می‌شود ریما را از خانه دور کند، با نوعی تعارض عاطفی و احساس فقدان روبه‌رو می‌شود: «كان الحزن يغلف قلبه وهو يخطو داخل المنزل الهادي هدوء المقابر... هل سينظر في وجهه في المرأة دون أن تعكس أمام عينيه صورة السفاح الذي طرد ابنته الغالية؟.. بابا يعقوب شكرا لأنك اعتبرتي ابنة لك طوال السنوات الماضية... فأسأل الله أن يجمعنا تحت ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله، بعد أن يكون قد من عليك بالإسلام و هو على كل شيء قدير... مثل كل اليهود، لم يكن جاكوب يؤمن بالحياة بعد الموت. لكن كلمات ريما البسيطة جعلته يرتجف، وفكرة اللقاء بها في عالم آخر تدغدغ قلبه. لم يتمالك نفسه أن ضم الرسالة إلى صدره، وأخذ ينتحب بصوت مكثوم. استجابت عبراته هذه المرة» (حمدي، ۲۰۱۳: ۱۷۲).

در این‌جا نمی‌توان گفت این رخداد، نشانه خود واقعی اوست، بلکه بیشتر بیانگر تجربه اندوه، احساس گناه و دلبستگی عاطفی است. خواندن نامه ریما و تأثر شدید جاکوب، نشان‌دهنده عمق پیوند انسانی میان آن دو است؛ پیوندی که در ادامه، زمینه‌بازنگری تدریجی او در برخی باورها و قضاوت‌های پیشین را فراهم می‌کند. بنابراین، تجربه عاطفی در اینجا نه معادل تحقق خویشتن، بلکه مقدمه‌ای برای تحول تدریجی در ادراک او از خود و دیگری است. در بخش دیگری از روایت، واکنش جاکوب به حجاب ریما، تنش میان نقش پدرانه و مرزهای جدید رابطه را آشکار می‌کند: «فقال: ولكن يا حبيبتی، لا داعي لارتدائها داخل المنزل... في المقابل يمكنك الخروج بها مثلما تريد... أطرقت الفتاة وهمست: لا أستطيع... يجب أن أبقى بها حتى في المنزل... بكن لماذا؟ ليس هنا غيرنا في البيت! ولكنك رجل أجنبي عنی... لذلك لا يمكنني أن أنزع الحجاب أمامك! صعب جاكوب من كلماتها التي لم يتوقعها، فتسمر مكانه من الصدمة. أنا

رجل أجنبي عنها؟! أنا الذي ربيتها مثل ابنتي، وأحببتها أكثر من أطفالي الذين من صلبتي؟ اهل ستضع حدودا بيني و بينها... أنا الذي تناديني بابا؟» (همان: ۸۳). واکنش جاکوب، واکنشی طبیعی و انسانی از سوی فردی است که پیوند عاطفی دیرینه‌اش، ناگهان در قالبی دگرگون‌شده، بازتعریف می‌شود. او در این لحظه با تغییری در درک خود از رابطه عاطفی‌اش با ریما مواجه شده و این امر، نوعی شوک هیجانی و احساس غریبگی را در او برمی‌انگیزد.

اهمیت این صحنه در آنجاست که نشان می‌دهد تجربیات دینی و هویتی ریما، مستقیماً بر بازنگری عاطفی و ادراکی جاکوب تأثیر می‌گذارد. در این موقعیت، واکنش او بیشتر بیانگر احساسی از تهدید نسبت به اقتدار خانوادگی و جایگاه اجتماعی خویش است. از منظر روان‌شناختی، چنین واکنشی در شرایط تعارض و سرپیچی، رفتاری قابل درک به شمار می‌آید. با این حال، برجستگی روایی این صحنه در آن است که نمایان می‌سازد جاکوب میان عاطفه پدرانه، دغدغه‌های اجتماعی و باورهای ریشه‌دار خود، دچار کشمکش درونی شده است.

نقش محوری خودپنداره جاکوب در جایی آشکار می‌شود که متوجه می‌گردد کارگر مسلمانش، اقلام را به جای مؤسسه خیریه، به مسجد اهدا کرده است. جاکوب که مردی مقتدر، پایبند به آیین یهود و مسئول حفظ انسجام خانواده است؛ این اقدام کارگرس را نوعی تجاوز به حریم اقتدار و نظام ارزشی خود تلقی می‌کند. از این رو، میان تجربه عینی او و ساختار خودپنداره‌اش، نوعی «ناهمخوانی» پدیدار می‌شود که به خشم و طرد او می‌انجامد.

خودآرامانی جاکوب، که بر محور حفظ اقتدار، یکپارچگی خانواده و التزام کامل به ارزش‌های دینی استوار است، سبب می‌شود او هرگونه عبور از مرزهای اعتقادی را تهدیدی علیه هویت مطلوب خود بداند: «حين سمع الخبر ذاك الصباح، تملكه الغضب واستعرت النار في داخله. كان يمكن أن يقبل كل شيء... كل شيء عدا أن يسخر منه! كيف تحدثه وفعلت ذلك؟ ألا تدرك أنها بتصرفها تتحداه علنا، وتضع نفسها في مأزق حقيقي، قوت يومها بين يديه وهي تعول عائلة كثيرة العدد... ومع ذلك تجرؤ على السخرية منه!» (همان: ۲۷۷).

در همین چارچوب، میل به خودشکوفایی در شخصیت جاکوب نیز در جهت تحکیم همین خودپنداره و تحقق ارزش‌های مورد قبول او عمل می‌کند؛ زیرا از دیدگاه راجرز، افراد می‌کوشند تا توانایی‌ها و رفتارهای خود را در مسیری به کار گیرند که با درکشان از خویشتن همسو باشد. بنابراین، واکنش جاکوب را باید تلاشی برای حفظ انسجام هویتی و تحقق خودپنداره دینی او دانست، هرچند این رفتار نشان می‌دهد که او هنوز به مرحله کارکرد کامل نرسیده است؛ زیرا در مواجهه با تجربه‌ای متفاوت، انعطاف و گشودگی لازم را از خود بروز نمی‌دهد.

در ادامه روایت، مواجهه جاکوب با قرآن و تجربه‌های دینی نوین، مرحله‌ای تازه از بازنگری شناختی و عاطفی را در او آغاز می‌کند؛ به‌ویژه، رویارویی با آیات قرآن، نظاره‌گر ممارست دینی ریما و دخترش سارا، همچنین، دلهره ناشی از پذیرش اسلام، یعقوب را در برابر تعارضی درونی قرار می‌دهد؛ تعارضی میان دانش پیشین، ارزش‌های شخصی و هویت مذهبی احتمالی او: «فتح الكتاب بصفة عشوائية، وقرأ الآيات زمراً؛ صقع وهو يعيد قراءة الآيات مرة أخرى، ثم بمرات أخرى، ومرة إثر مرة تزايد إحساسه بأنها تخاطبه وهو دون غيره... تخيل الكلمات على لسانه يوم يرى العذاب (لو أن لي كرة فأكون من المحسنين). أنهار على الأرض وقد ذهب قواه. لا يا الله، لا أريد أن أكون ممن يندمون بعد فوات الأوان. لا أريد أن أتحسر على تضعيعی لهذه الفرصة للنجاة» (همان: ۶۳۴). این وضعیت را می‌توان نوعی ناهمخوانی میان تجربه جدید و ساختار پیشین خودپنداره دانست. جاکوب با تجربه‌هایی روبه‌رو می‌شود که با نظام معنایی سابق او کاملاً همخوان نیست و همین امر، او را وارد مرحله‌ای از تردید، بازاندیشی و درگیری درونی می‌کند. با این حال، این وضعیت به معنای رسیدن قطعی به خودشکوفایی یا کارکرد کامل نیست؛ بلکه نشان‌دهنده فرایندی تدریجی و ناتمام در بازتعریف هویت دینی و روانی اوست.

از سوی دیگر، تحول جاکوب بدون تأثیر شخصیت‌های دیگر قابل فهم نیست. ریما با محبت، ایمان و صداقت عاطفی خود، زمینه تحول درونی او را فراهم می‌کند و ندی نیز در مراحل بعدی، این فرایند بازنگری را تعمیق می‌بخشد. بنابراین، شخصیت جاکوب در بستر دیالکتیک روابط انسانی شکل می‌گیرد و تحول او نتیجه تعامل مستمر با تجربه‌های عاطفی و دینی جدید است. جاکوب شخصیتی است که میان خودپنداره تثبیت‌شده و تجربه‌های تازه در حال نوسان است. او نه نمونه انسان کامل، بلکه شخصیتی در حال بازتعریف خویش است؛ شخصیتی که گاه دچار خشم، تردید و اضطراب می‌شود و گاه ظرفیت پذیرش، همدلی و بازاندیشی را از خود نشان می‌دهد. از منظر نظریه راجرز، اهمیت او در همین فرایند تدریجی مواجهه با ناهمخوانی‌ها و تلاش برای ایجاد انسجامی تازه میان باورها، تجربه‌ها و روابط عاطفی نهفته است.

نتیجه

در رمان «فی قلبی اثنی عبریه» تحول شخصیت‌های احمد، ندی، ریما و جاکوب در بستر روابط انسانی و تجربه‌های عاطفی و دینی، فرایندی تدریجی، تعاملی و مبتنی بر تجربه‌های زیستی است. احمد با ناهمخوانی میان پیش‌فرض‌های هویتی و تجربه انسانی جدید مواجه می‌شود و همین امر زمینه بازنگری در بخشی از خودپنداره او را فراهم می‌سازد. ندی در مواجهه با تجربه‌های جدید دینی و عاطفی، میان

هویت موروثی و دریافت‌های تازه ذهنی به دنبال انسجام درونی است؛ گرایش او به اسلام نتیجه فرایندی تدریجی برای کاهش ناهمخوانی درونی است، نه تغییر ناگهانی. ریما در موقعیت‌های بحرانی ناگزیر از حفظ تعادل میان ایمان، عاطفه و هویت فردی است. جاکوب نیز میان خودپنداره تثبیت‌شده و تجربه‌های تازه در حال نوسان است و نه مصداق «انسان کامل»، بلکه در حال بازتعریف خویشتن است. تغییرات محیطی و مواجهه با تجربه‌های تازه موجب تحول در خودپنداره و کاهش یا تشدید ناهمخوانی شخصیت‌ها می‌شود و روند تحول، بیش از اجبار بیرونی یا تغییر ناگهانی، نتیجه تجربه تدریجی رابطه انسانی و رویارویی با شرایط جدید است. پذیرش عاطفی و انسانی متقابل، فارغ از تفاوت‌های دینی و هویتی (توجه مثبت نامشروط)، نقشی محوری در کاهش تنش‌های روانی و بازسازی خودپنداره دارد. در پایان، هیچ‌یک از شخصیت‌ها مصداق کامل «انسان با کارکرد کامل» نیستند؛ همگی در وضعیت پویایی، تعارض، تردید و بازسازی مستمر هویت‌اند. رمان هویت انسانی را امری ثابت و از پیش تعیین‌شده معرفی نمی‌کند، بلکه ساختاری پویا و تحول‌پذیر می‌داند که در تعامل مداوم با تجربه‌های عاطفی و روابط انسانی شکل می‌گیرد.

در پایان، پیشنهادها پژوهشی برای آینده ارائه می‌شود: تحلیل شخصیت‌های این رمان با تکیه بر دیگر رویکردهای روان‌شناختی، مانند نظریه اریکسون، یونگ یا مزلو، برای مقایسه ظرفیت تبیینی نظریه راجرز با دیگر نظریه‌های شخصیت. بررسی تطبیقی رمان «فی قلبی اثنی عشری» با دیگر رمان‌های خولّه حمدی بر اساس نظریه شخصیت کارل راجرز، تا الگوی تحول هویتی و روانی شخصیت‌ها در آثار این نویسنده روشن‌تر شود.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی

این مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان

نویسندگان به طور مساوی در کلیه مراحل طراحی و انجام پژوهش، گردآوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل داده‌ها، تحلیل و تفسیر اطلاعات و نتایج، تهیه پیش نویس مقاله، بررسی و کنترل نتایج، اصلاح، بازبینی و نهایی‌سازی مقاله مشارکت داشتند.

اعلامیه هوش مصنوعی مولد و فناوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی در فرایند نگارش

در فرایند نگارش مقاله از ابزارهای هوش مصنوعی استفاده نشده است.

تعارض منافع

این مقاله تعارض منافع ندارد.

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسندگان اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت نموده‌اند و این موضوع مورد تأیید همه آنهاست.

بیانیه دسترسی به داده‌ها

مقاله حاضر به طور عمومی و دسترسی آزاد در سامانه نشریه «روایت‌پژوهی میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی» با صاحب امتیازی دانشگاه زابل قابل استفاده است.

سپاسگزاری

ندارد.

منابع

الف) منابع عربی

حمدي، خولة، (۲۰۱۳). *فی قلبی اثنی عبریه*، بیروت: دار الکیان.

ب) منابع فارسی

- راجرز، کارل (۱۳۹۹). *هنر انسان شدن*. (مهین میلانی، ترجمه). (چ ۷). تهران، نشر نو.
- سلطان القرائی، خلیل و جواد مصرآبادی، (۱۳۸۶). بررسی تطبیقی دیدگاه اسلام و کارل راجرز نسبت به ماهیت و کمال انسانی. *تربیت اسلامی*. ۲(۴). ۶۱-۴۱.
- شاملو، سعید، (۱۳۸۲). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*. (چ ۸). تهران: رشد.
- غلامی، زهرا (۱۳۹۳). *نظریه شخصیت راجرز*. تهران: پژوهشکده باقر العلوم.
- فراهانی، محمد نقی (۱۳۷۸). *روان‌شناسی شخصیت*. (چ ۱). تهران: انتشارات دانشگاه تربیت معلم.
- همتی، فاطمه و نرگس طالقانی (۱۳۸۶). *کارل رانسوم راجرز: خود، هسته نظری شخصیت*. تهران: دانژه.



التحليل البيني للشخصيات في رواية «في قلبي أنثى عبرية» وفقاً للنظرية الإنسانية لكارل روجرز

عيسى زارع درنياني^١، جلناز شفيعي^٢، على أسودي^٣، صغرى فلاحتي^٤

- ^١ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.
^٢ طالبة الدكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.
^٣ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.
^٤ أستاذة مشاركة، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة:	تقيم الرواية، بتمثيلها للطبقات النفسية الخفية للشخصيات، رابطاً عميقاً مع علم النفس، ومن ثم تتيح إمكانية القراءة البينية التي يعدّ فيها النص الأدبي ليس مجرد سرد فني، بل مجالاً لاختبار المفاهيم النفسية.
مقالة محكمة	يهدف هذا البحث إلى تبين كيفية تجلّي نظرية كارل روجرز في بناء الشخصيات في رواية «في قلبي أنثى عبرية» لخولة حمدي، وذلك من خلال دراسة المكونات الجوهرية لهذه النظرية، ومنها: مفهوم الذات، وتحقيق الذات، والحاجة إلى الاهتمام الإيجابي، والانسجام أو عدم الانسجام الذاتي. يعتمد هذا البحث على مقارنة بينية، تتكامل فيها منهجيات تحليل السرد في الأدب العربي مع علم النفس الإنساني، لتحليل الشخصيات الروائية وفق الإطار النظري لروجرز، ويقع مستوى التفاعل بين التخصصات ضمن فئة الدمج المفاهيمي والمنهجي معاً. تظهر نتائج البحث أن تحول الشخصيات في هذه الرواية، على خلاف المقاربات الحتمية، يتشكل في سياق مفاهيم كالقبول غير المشروط، وحرية الإرادة، والحوار؛ إذ تسير الشخصيات، رغم الضغوط البينية والاجتماعية، في مسار الانتقال من مفاهيم الذات المحدودة نحو تحقيق الإنسان الكامل، معتمدة على الوعي اليقظ، والقدرة على اتخاذ القرار، والاستفادة من التوجيهات السليمة. يقدم هذا البحث نموذجاً بينياً للتحليل النفسي للشخصيات الروائية، مما يفتح آفاقاً جديدة في بحوث السرد العربي، ويظهر كيف يمكن للأدب الروائي العربي أن يكون مجالاً لتمثيل واختبار النظريات النفسية.
تاريخ الوصول:	
1447/11/10	
تاريخ القبول:	
1448/03/11	

الكلمات المفتاحية: علم النفس الإنساني، كارل روجرز، خولة حمدي، «في قلبي أنثى عبرية».

الاقتياس: زارع درنياني، ع. شفيعي، ج. أسودي، ع. فلاحتي، ص. (١٤٤٨). التحليل البيني للشخصيات في رواية «في قلبي أنثى عبرية» وفقاً للنظرية الإنسانية لكارل روجرز. *السرديات البينية في اللغة العربية وآدابها*. ٣ (١). ٩٩-١٢٠.



DOI: 10.22034/jisall.2026.581785.1120

حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

An Interdisciplinary Analysis of Character in the Novel *Fī Qalbī Unthā 'Ibriyyah* Based on Carl Rogers' Humanistic Theory

Isa Zaredorniani, (corresponding author): Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: isazaredorniani@khu.ac.ir.

Golnaze Shafihi, PhD student, Department of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Ali Asvadi, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Soghra Falahati, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Introduction

Meanwhile, Carl Rogers (1902–1987), one of the most prominent figures in humanistic psychology, believed that humans have the potential to realize their latent talents. This tendency towards self-actualization is the main force of human motivation. According to Rogers, a complete human is someone who can actualize their inner capabilities; and since this process has no end, humans can always achieve a higher level of growth and perfection than in the past. (Sultan-ol-Qaraei, 2007: 48).

In the field of literature, the novel is one of the most important genres in which character plays a fundamental role, because the actions and behavior of the characters are a reflection of social realities, and the author seeks to express his or her purpose through their depiction. One of these works is the novel "In the Heart of a Hebrew Woman" by Khawla Hamdi, whose character analysis based on the components of Rogers' theory is of particular importance. The reason for this importance is the remarkable similarities between the main character of the story, Nedi, and Carl Rogers' lived experience; both grew up in a closed environment mixed with religious prejudices; A space that, by imposing normative restrictions and control mechanisms, challenges the process of developing individual identity and realizing the authentic "self." Also, the prominent congruence of concepts such as self-concept, incongruence, and the tendency toward self-actualization with the personality structure and the path of development of the characters in the story doubles the analytical power of this theoretical framework. Hence, adapting the characters of the novel to the foundations of Rogers' thought allows for a deeper reading of the process of individual growth in the context of ideological and cultural pressures.

Methodology

This research adopts a descriptive-analytical methodology, grounded in an interdisciplinary approach, to analyze Khawla Hamdi's novel *Fi Qalbi Untha 'Ibriyyah* (An Hebrew Woman in My Heart). The study integrates academic perspectives from two distinct fields: literary studies (criticism and narratology) and psychology (Carl Rogers' theory of personality). Literary tools and concepts are employed to extract and examine the narrative dimensions of the work, while psychological constructs—specifically self-concept, unconditional positive regard, incongruence, and self-actualization—are utilized to analyze the profound psychological dimensions and the core themes of character development. Methodologically, the study proceeds by first extracting the characters' narrative actions and traits from the text, which are then mapped onto and interpreted through the components of Rogers' theory. The primary advantage of this synthesis over conventional, single-discipline literary criticism lies in its enhanced analytical power to decode behaviors and precisely elucidate the underlying causes of the characters' internal psychological transformations. Ultimately, this interdisciplinary framework facilitates a transition from superficial descriptive analysis to a deeper comprehension of the narrative's hidden layers, thereby offering a more nuanced understanding of character dynamics.

Results and Discussion

The characters in the novel *In the Heart of the Hebrew Woman* undergo transformation in an interactive and reciprocal process, and their psychological development cannot be analyzed independently of interpersonal relationships. From Rogers' perspective, the formation of the "self" takes place in the context of communication experiences and the degree of receipt of "unconditional positive attention." Accordingly, the personality development of Ahmed, Nadi, Rima, and Jacob is not formed individually, but in a network of emotional, religious, and human influences; in such a way that each character plays a role in the psychological development of the other character. Rima affects Jacob with her acceptance and empathy; Nadi causes Ahmed to reconsider his identity assumptions; and Jacob, in the process of communicating with Rima and Nadi, comes to rethink the structure of his beliefs.

Conclusion

The transformation of the primary characters—Ahmad, Nadi, Rima, and Jacob—is a gradual, interactive process rooted in lived emotional and religious experiences. Ahmad's confrontation with the incongruence between inherited identity and new human encounters necessitates a reevaluation of

his self-concept. Similarly, Nadi seeks inner coherence by navigating the tension between her preordained identity and emerging perceptions, viewing her inclination toward Islam as a gradual reduction of internal incongruence rather than a sudden shift. Rima maintains a precarious equilibrium between faith, emotion, and individual identity during crises, while Jacob oscillates between a fixed self-concept and unfamiliar experiences, embodying a continuous process of self-redefinition rather than the “fully functioning person.” Ultimately, these transformations are driven by gradual interpersonal relationships and environmental shifts rather than external coercion. Through unconditional positive regard, mutual acceptance mitigates psychological tension and facilitates self-concept reconstruction. Consequently, the novel depicts identity not as a predetermined construct, but as a dynamic, malleable entity shaped through sustained interaction with human relationships.

References

- Farahani, M. N. (1999). *Ravān-shenāsī-ye shakhshīyat* [Psychology of personality] (1st ed.). Tarbiat Moallem University Press. {In Persian}
- Gholami, Z. (2014). *Nazarīyeh-ye shakhshīyat-e Rājers* [Rogers's theory of personality]. Baqer al-Olum Research Institute. {In Persian}
- Ḥamdī, Kh. (2013). *Fī qalbī unthá ‘Arabīyah* [In my heart, an Arab woman]. Dar al-Kayan. {In Arabic}
- Hemmati, F., & Taleghani, N. (2007). *Kārl Rānsom Rājers: Khod, hasteh-ye nazarī-ye shakhshīyat* [Carl Ransom Rogers: The self, the theoretical core of personality]. Danjeh. {In Persian}
- Rogers, C. (2020). *Honar-e ensān shodan* [On becoming a person] (M. Milani, Trans.; 7th ed.). Now. (Original work published 1961) {In Persian}
- Shamloo, S. (2003). *Maktab-hā va nazarīyeh-hā dar ravān-shenāsī-ye shakhshīyat* [Schools and theories in personality psychology] (8th ed.). Roshd. {In Persian}
- Soltan al-Qara'i, Kh., & Mesrabadi, J. (2007). *Barrasī-ye taṭbīqī-ye dīdgāh-e Islām va Kārl Rājers nesbat be māhīyat va kamāl-e ensānī* [A comparative study of the Islamic perspective and Carl Rogers's view on the nature and perfection of the human being]. *Tarbīyat-e Eslāmī*, 2(4), 41-61. {In Persian}